

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى اللأعلى محمد وآله الطاهرين

جلسه مناظره استاد محمد تقی مصباح و آقای دکتر عبد الکریم سروش

دکتر سروش: من اگر خودم اجازه بدهید سوال بکنم، می خواستم ببینم که راجع به وجه بین طبیعیات و الهیات و فلسفه چیست از جوانب مختلف امر مثل تصورات، تصدیقات چه از نظر متد و روش، غایت و نتیجه و ارتباط ایند و واحیاناً با امر ثالثی در اگر بتوان فرض کرد من حیث المجموع تصور چه طرق اتصالی بین اینها هست و چه وجوه اختلافی؟

استاد مصباح: بسم الله الرحمن الرحيم، در مورد طبیعیات از ناحیه علوم طبیعی و تجربی خوب متدش با فلسفه کاملاً با هم فرق دارد: طبیعیات متدش تجربی است و عمدتاً متکی به تجارب حسی و فلسفه به معنای الهیات بالمعنی الاخص باصطلاح و همچنین الهیات عام که امر عامه باشد فلسفه محض است، میشود مباحث فلسفی را به يك معنای وسیعتری تحت عنوان فلسفه می گنجد در نظر بگیریم اینها را به دو بخش تقسیم کنیم: یکی فلسفه قبل العلم و یکی فلسفه بعد العلم.

دکتر سروش: روشن کنید منظورتان را؟

استاد مصباح: به نظرمی رسد که مابعد الطبیعه اینها روش عقلی محض است و هیچ ابتنائی بر طبیعیات ندارد و اینها را باید فلسفه قبل العلم و قبل الطبیعیات بنامیم همینها است که معمولاً گفته میشود بدیهیات اولیه است و آنچه به نظرمان رسیده تبعاً الاستاد مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه - البته به این تفصیل نثرموده بود ولی فرموده بودند علوم بدیهی مبتنی بر علوم حضوری است که قواعد اولیه فلسفه تحلیلات عقلی است از معلومات حضوری بنا بر این هیچ ابتنائی بر طبیعیات ندارد.

اما فلسفه بعد العلم: عبارت از این است که وقتی يك سلسله مسائلی با تجربه و متد خاص خودش اثبات شد موضوعی برای تحلیل فلسفه جدید می شود گاه با متد تعقلی بحث می شود

این برای آنکه (کسر) موضوعات (از) فلسفات گفته میشود بسیاری از مباحثی که در فلسفه قدیم

مطرح بود و از همین قبیل است که اصول موضوعه اش طبیعیات است و بر اساس آنها تحلیلات فلسفی انجام گرفته و بسیاری از مسائل است که بعداً بر اساس نظریات طبیعیات جدید می‌توان آنها را موضوع قرار داد برای تحلیلهای فلسفی جدید.

بنابراین این بخش از فلسفه که اسمش را فلسفه بعد العلم می‌گذاریم اینها مبتنی بر موضوعاتی است که از علم گرفته می‌شود که طبیعتاً تطبیقش بر واقعیات خارجی منوط به اینست که چنین موضوعی اثبات بشود و رواقع تفسیرهای مشروطی است، فرض بفرمائید مثلاً بحث اینکه رابطه ماده و انرژی به چه صورت است؟ و اصلاً انرژی ما عیناً چگونه چیزی است؟ یا مفاهیمی از این قبیل میدان .  
بعد از اینکه علم با روش خودش ثابت شد - بنا براینکه ثابت شده - تازه موضوعی برای پرسش مسئله جدید فلسفی می‌شود که آیا در عالم اجسام چیزی غیر از جسم هم داریم یا نه؟ آیا ممکن است جسم از غیر جسم بوجود بیاید یا نه؟ آیا ممکن است جسم تبدیل به غیر جسم شود؟  
بعبارت آخری، آیا ماده فیزیکی ساوی جسم است یا جسم فلسفی اعم است از ماده فیزیکی؟  
و مثلاً کسی ممکن است بگوید در اینجا تبدیل غیر جسم به جسم محال است و تبدیل غیر جسم به جسم محال؟  
بنابراین انرژی هم از دیدگاه فلسفی یک نوع جسم است پس در حالتی که همواره علم اثبات میکند که خارج از یعنی خواص جسم را از قبیل امتداد و وزن و اصطکاک و جذب و دفع را نتوانیم برایش اثبات کنیم.

ولی از دیدگاه فلسفی باید جسم حسابش کرد بخاطر اینکه جسم هیچوقت تبدیل به غیر جسم نمی‌شود زیرا چیزی دیگر غیر از جسم نیست که با تراکمش جسم بوجود بیاید چیزی شبیه اینست که کسی بگوید عدد از غیر عدد بوجود می‌آورد یا عدد تبدیل به کیفیت می‌شود مثلاً خوب این مسأله جدیدی است و قبلاً در فلسفه اصلاً مطرح نبوده امروزه با طرح شدن نشد رطبیعیات موضوعی پیدا می‌شود برای مسئله جدید فلسفی این مسئله را با متد تعقلی بحث بشود باین ترتیبی که عرض کردم - تبدیل جسم به غیر جسم محال است . . . و این اصول تبیین شود مسئله‌ای فلسفی خواهد بود ولی فلسفه‌ای است و مسئله فلسفی که مبتنی بر یک اصل موضوعی که در عالم ثابت شده است از این قبیل است که در گذشته هم مطرح بود فرض کنید مثلاً فرضیه عقول عشره مبتنی بود و بر افلاک تسعه و افلاک تسعه

يك مسئله طبيعى است كه بايد با متد تجرى اثبات بشود ولى اين مسئله فلسفى را كه افلاك هر كدام موجود بسيطى هستند كه قابل تبديل به همدگر نيستند و قابل خرق و اليتام نيستند ولى آخر حركت دوريه ازلى و ابدى دارند. روى اين فرض آنوقت فيلسوف مى آيد و ميگويد علت قريبه ايجادش چه ميتواند باشد و براين اساس فرض كرد مانند كمبراي هريك از اينها عقل خاصى هست كه ايجاد كننده آن ذلك است.

حالا البته جاى مناقشه دارد كه حتى روى آن ديده گاهم اگر افلاك تسعه ثابت ميشد آيا آن نتيجه فلسفى صحيح بود يا نه؟ ديگر طبعاً وقتى خود افلاك ثابت نشود بطريق اولى جايى براى آن بحثها نيست ولى اينها معنايش اين نيست كه كل فلسفه مبتنى است بر اصول موضوعه اينها در واقع فلسفه هاى بعد العلم است.

اما قواعد كللى فلسفى بيش از علوم ضرورى نياز به چيزى ندارد كافى است براى اينكه قواعد كللى را بحث كنيم و به آن برسيم و قواعد كللى غالباً هم قريب به بديهيات است.

بله اگر معنى تونولوژى را تعميم بدويم بيميك سلسله قضايائى قريب به بديهى يعنى قضايائى كه بنحوى بجزاش از تحليل موضوع بدست مى آيد - نه علم خود موضوع - مى شود گفت بسيارى با كليه قواعد اصلى فلسفه ما بعد الطبيعه از اين قبيل است و نيازى به طبيعيات و اصول موضوعه طبيعى ندارد.

بر اين نظرمى شود ادعا كرد كه كليه اصول الهيات بالمعنى الاعم و كليات مسائل الهيات بالمعنى الاخص بدون احتياج به اصول موضوعه طبيعى قابل اثبات است.

دكتور سروش: سراخلاف فكرى فلاسفه روى اين مبنا كه شما مى فرمايد در اينست كه در كشف بديهيات به خطا رفته اند يا در تركيب منطقي آنها يا در مجموعى از اينها و يا اينكه عوامل ديگرى هم بوده براى اينكه فلسفه را اگر ارتباطشان را با منطقى با طبيعيات در نظر بگيريم و بتوانيم چنين خلكشى روشنى انجام دهيم چندان داعى نمى ماند براى اينكه اينهمه اختلاف راى پيدا شود و باب مشاجرات؟ آن امورى كه از علوم حضورى استخراج ميشود يا بديهى است و يا قريب بديهى

نه با (فر) هم بهر همتسه اوسى رسند يا اگر هم آنها عرفه ه شود بداهت شرامى پذيرند.

دوم اینکه منطق هم که قوانین ترکیب و تحلیل اند یشمهاست آنهم که قواعد روشن و مدون و بدیهی دارد و فیلسوفان آنرا هم می آموزند پس در اینصورت سرایندهم اختلاف فرای بین فلاسفه در جزئی ترین جزئیات چیست؟ چرا باید اینقدر تباعد داشتیم باشد اگر حقیقه فلسفه در مقام تکون به امور دیگری آمیخته نباشد امر دیگری آنرا تنفیح یا معوج نکنند یا جهت خاصی نبخشند؟ و یا به معنای دیگری فلسفه اصولا عجیب با چیزهای دیگری باشد بالذات بطوری که نتوان آنرا از آنها جدا کرد یا شاید هم متد فلسفه.

حضرت عالی بفرمائید مشکلی استجایی که تصمیم گرفتن در آن یا تشخیص حق از باطل بسیار دشوار است و داور و مجال برای داور و تنگ است و یا تیرماست من حیثا للمجموع کجاست کاراگر چنین روش روشن و قاطعی که شما می فرمائید دارد نتیجه چرا اینقدر دارای ابهام و اشکال شده؟ استاد مصباح: التبعاین نتیجهای که ما به آن تکیه می کنیم چیزی نیست که بسادگی بدست آمده باشد مبنائی که خود شکی نیستی است بیک سادله اصول معرفت شناسی خاص و تفکیک مسائل فلسفی و تفکیک بین متد ما بعد الطبیعه با طبیعیات که هر کدام از اینها مبحث مستقلی است و قبلا این مسائل باین صورت مثلا بصورت یک مسئله مطرح نبود.

طبیعی است که ابتدائی ترین افکار فلسفه تا آنجائی که تاریخ فلسفه نشان میدهد از بحث درباره طبیعیات شروع شده و اندک اندک از عن بشر با مفاهیم انتزاعی و ما بعد الطبیعی آشنا شده و تلاشهای فیلسوفان اولیه راجع به تفسیر پدیدهای طبیعت بود و امروز اگر ما بخواهیم در باره آنها قضاوت کنیم باید بگوئیم اصلا کار فلسفی نمیکردند بیشتر کار علمی بود و منتهی با فرضیاتی چون ابزار تجربه در اختیارشان نبود و بطور وسیع تئوریهایی را مطرح می کردند و در طبیعیات و امور ما را می گذاشتند فلسفه.

فلسفه را اگر بخواهیم باید گفت در دوره الیائیها شروع شده و مثلا دوره نالکیها و اینها را بزور می شود فلسفه نامید و خود همین سیر تاریخی نشان می دهد که انسان بشر با مسائل محسوس و طبیعی باعث این بود که توجهش ابتدا به همین مسائل معطوف شود کم کم در اثر بحثها و نقدها

انتقادهایی که میشده و بین بست‌هایی کفاحیاناً به آن رسید مانند کم مسائل جدیدی برایشان مطرح کرده آنوقت درصدد برآمدند که این مسائل را از چه راهی حل کنند و کم کم آنطور که ملاحظه فرمودید .

منطق هم يك علم مدونی نبود و بحث می‌کردند و استدلال می‌کردند اما شرایط استدلال و غیره علم خاصی نبود کم کم نیاز پیدا کردند و بفکر افتادند قواعدی را برای تفکر و استدلال تدوین کنند و آنطور که مثلاً بسیاری از مورخین فلسفه معتقدند ارسطو اول بحث جدل را نوشت و این نشانه این بود که قواعد را برای مباحثه می‌خواست در نظر بگیرد بعد برهان را نوشت .

امروز مسائل منطق برای ما مسائل حل شده‌ای است لا اقل عمده اصول منطقی که مورد حاجت است برای استدلال جای شك و شبهه‌ای درش نیست يك روزگاری بود که این مسائل به این صورت مطرح نبود .

همینطور نیازی به مسائل ما بعد الطبیعی بطور طبیعی که ملاحظه می‌کنیم - صرف نظر از بیان انبیاء که حساب دیگری دارد - آنطوری خود بشر کم کم بفکرش افتاده و متاخر بوده است از مسائل طبیعی کم کم دیدند این مسائل دارد چیزهایی مطرح میشود و مسائلی که درباره خود طبیعت و در متن طبیعت مطرح میشود فرق دارد و باز آنطور که مورخین فلسفه می‌گویند از ارسطو این سلسله مباحث را جداگانه جمع کرد و حتی اسم خاصی هم نداشت و بعد آنکه کتاب طبیعیات تنظیم شده به این مناسبت اسمش را ما بعد الطبیعه گذاشته - اینگونه می‌گویند - حالا من خیلی اعتماد باین مسائل ندارم اما میتوانم بگویم این باشد که ابتدا احساس نیاز به مسائل ماوراء نمی‌کردند بعد دیدند چنین مسائلی هست و باید درباره اینها بحث کرد آنوقت پانهمان مسائل ماوراء الطبیعی پختگی کافی را نداشت و طبعاً مسائلی که جدیداً مطرح می‌شود ارزش خاصی ندارد .

ثانیاً این همی کرم مسائل الهیات بر علوم حضریه مبتنی است مسائلی است که اخیراً از زمان

شیخ اشراق در فلسفه ما مطرح شده قبلاً هم تا اتباع مشائین از قبیل فارابی و ابن سینا علم حضوری را منحصر در علم به نفس می دانستند و در غیر از علم به نفس قائل به علم حضوری نبودند روی این مبنا نمی توانستند چیز دیگری قائل بشوند که بگویند مسائل فلسفی مبتنی شود بر علم حضوری فقط يك علم حضوری راجع به نفس قائل بودند .

حتی علم به وجدانیات را با اینکه در منطق بخش خاصی برای آن در نظر گرفتند از قبیل محسوسات باطنی می دانستند يك حسی است که آنها را درك می کند و از قبیل علوم حصولی می دانستند و طبعاً زمینهای نبود که بگویند علوم بدیهی از کجا پیدا شده ، این بود که بطور ارسال مسلم می گفتند عقل اینها را بالفطره درك می کند ، تحلیل روشنی از دید ایشاینها داشتند بعد در فلسفه اسلامی عمده مینظور تلقی شد و در کلمات ابن سینا و دیگران هم زیاد آمده که اینها از فطریات عقل است و دیگر توضیح کافی نمی دهند که از فطریات عقل است یعنی چه؟ و بعد اهدش واگذار می کنند که ادلاً نیازی به بحث ندارد کم کم که موشکافیها در مسائل ماوراء الطبیعی زیاد شد و افراد موشکاف و ژرف اندیشی پیدا شدند اینها را بصورت مسائلی مطرح کردند که جوابهایی ارائه دادند که طبعاً خام بود و حالا به اینجا رسید که ما به آسانی می توانیم مسأله را صاف توضیح بدیم در حالی که اسلاتفیک مسائل طبیعیات از الهیات بعنوان اینکه در نوع معرفت است در نوع متد را ایجاب میکند اینها مطرح نبود امروز با توجه به همین متد شناسی است که می نشینیم بررسی می کنیم که آیا اینها از يك متد می شود بررسی کرد یا نه و بین متد ها تفکیک قائل شویم؟ بهر حال علت تاخر این مسائل همان است که ذهن انسان ابتداءً با مسائل طبیعیات و محسوسات انس دارد و توجه پیش به مسائل انتزاعی و مفاهیم فلسفی متأخر از طبیعیات است و وقتی متأخر شد روی آن کمتر کار میشود و انگیزه و کشش روی آن کمتر است انگیزهها و منافع مادی که بر طبیعیات مترتب میشود بر آنها مترتب نمی شود انگیزه را اینها تضعیفتر است اینست که کار هم روی آن کمتر شده علاقه کمتر میشود و همیشه همینطور است اینست که علی رغم اینکه راه مستقیم تر است ولی در اثر اینکه کم کار شده و توجه به آن و مسائلش کمتر بوده و زمینه اختلاف و اینها زیاد میشود .

ما خیالی می‌کنیم اگر با توجه به این مبانی که در اثر زحمات چند قرن فیلسوفان اسلامی بدست

آمده روی اینها تکیه بشود از این به بعد فلسفه بار شد خیلی سریعی <sup>می‌تواند</sup> جلو برود .

دکتر سروش : اینطور که من بدست می‌آورم نظر حضرتعالی اینست که فلسفه تا یک مدتی

به غیر فلسفه آمیخته بوده و حتی راه خود شد آنچنان که باید نمی‌شناخته و تکاملها به فلسفه

آموخته است که از چه مسیری باید برود و راهش را از چه معارف دیگری باید جدا بکند همچنین

اشاره کردید که بر مبانی معرفت شناختی خاصی است که الان امروزه ما بر احوالی داور می‌کنیم که

معارف باید روشهایشان باید از همدیگر جدا باشد و با روش خاص فلسفی اینست که تکیه بر علم حضوری

بکند و دستش را از کارهای زالودگی ها بشوید و این در حقیقت به یک معنی حضرتعالی معرفت

شناسی را به وجهی مقدم می‌دانید بر فلسفه ، یعنی می‌فرمائید ما تا در آنجا روشمان را و نحوه

سیرمان را منقح نکنیم نمی‌توانیم پایه وادی چه معرفت فلسفی و چه معرفت غیر فلسفی بگذاریم اگر

این استنباط من درست باشد سؤال بعدی من این است که معرفت شناسی در نظر شما بک

امر  $\text{επιστήμη}$  است یعنی سابق بر تجربه است یا مسبوق بر تجربه است .

استاد مصباح : عرض کنم که بنظر بنده رابطه معرفت شناسی را با فلسفه باید بس

دادن تعریف دقیقی از فلسفه مشخص کرد ، اگر فلسفه را ماوی متافیزیک بگیریم و الهیات بالمعنی

الاخص این یک رابطه ای خواهد داشت و اگر مفهوم فلسفه را وسیعتر بگیریم معرفت شناسی جز

فلسفه خواهد بود که اینک بر اساس بعضی از مکاتب فلسفی غرب فلسفه بمعنی معرفت شناسی است

بخواهیم تفکیک بین ایند و اصطلاح قائل شویم ناچار باید بگوئیم فلسفه طبق این اصطلاح منظور

است فلسفای که ما می‌گوئیم یعنی متافیزیک که شامل الهیات بالمعنی الاخص هم بشود .

در اینجاست که معرفت شناسی شامل فلسفه و اگر بخواهیم جزئی از فلسفه حساب کنیم

باید بگوئیم این بخش از فلسفه رتبه مقدم است بر سایر بخشها که اینک امور عامه رتبه مقدم است بر

الهیات بالمعنی الاخص ما خود معرفت شناسی بعقیده بنده شبیه منطبق است از یک جهت یعنی

همانطور که منطوق اصح بر امور خارج از حوزة معرفت شناسی ندارد مسائل منطوق خود شامل منطوق است

معرف شناسی هم چنین حالتی دارد اصول معرفت شناسی به این معنی از بدیهیات است  
همانطور که اصول منطق از بدیهیات است اگر در منطق بحثهای مسائلی بعنوان مسائل منطقی  
 مطرح میشود و اثبات میشود وقتی وقت کنیم می بینیم در همان اثبات قوانین منطق حاکم است  
 این معنایش این نیست که اثبات این مسائل به علم دیگری احتیاج دارد ما برای خود خود  
 معنایش اینست که علم به علم بناینها مبتنی است بر خود این قواعد ، یعنی اگر ما قواعد منطقی را  
 تدوین هم نکرده بودیم ارتکاز می بایست همینطور استدلال می کردیم اگر می خواستیم نقیص  
 سالبه کلیه را بیاوریم باید چیزی را بعنوان موجه جزئی مطرح کنیم حالا این قاعده را اگر  
 تدوین کردیم خود این را مورد سؤال قرار میدیم که آیا این قاعده کلیه هست یا نه؟ و نقیض این  
 قاعده چه میشود؟ خوب این نقیض صدق همین قاعده است پس دور می شود؟

نه این دور نیست این قضیه بدیهی است و اینهم صدق دیگری است ذهنی از همان  
 قاعده اصول معرفت شناسی هم مثل اصول منطق است منتهی مورد غفلت است اگر درست توجه  
 شود به اصول معرفت شناسی که ما ادعا داریم مثل توجه به بدیهیات است  
 در همه فلسفه های اسلامی و شبه اسلامی این از اصول اولیه است که بدیهی ترین بدیهیات  
 استحاله تناقض است خوب می بینیم که در بعضی فلسفه ها این قضیه مورد تشکیک واقع میشود شبیهاتی  
 در اطرافش القاء میشود این منافات باید بدیهیت ندارد این معنایش اینست که موضوع و محمول قضیه  
 درست تصور نشده و رابطه بین آنها درست در نظر گرفته نشده مادی هم اصول معرفت شناسی  
 چنین است یعنی خودش از بدیهیات است و تحلیلش می شود این اصول احتیاج معرفت  
 شناسی به یک اصول موضوعه یا متعارفه مثل احتیاج خود قوانین منطق است به اصول منطق  
 بنابراین بنظر ما همانطور که منطق قوانین اصلی و متقن آن احتیاج به استدلال ندارد و صرف  
 تطبیق است برای اینکه طرف بتواند درست تصور کند

پایان نوار شماره ۱ قسمت اول

قسمت (ب)

اظهار شده که ما همه نظریات را نمی توانیم بپذیریم و معتقدیم که عمده نظریات نادرست است  
 پس طبعا بر اساس یک بینش خاصی در معرفت شناسی  
 ادعای ما مبتنی است بریک بدیهیاتی که اگر درست تصور موضوع و محمول آنها را بکنید جای تردید نمی ماند



عینا مثل اصول بدیهی منطق .

دکتر سروش : حالا به این تمثیلی که شما کردید برگردیم معرفت شناسی مثل منطق است و منطق مقدم بر تجربه است لذا معرفت شناسی هم مقدم بر تجربه است چون سوال من سابق و مسبق بود اینهاست در اینکه قواعد منطق در نفس الامر مقدم بر تجربه اند یعنی غیر ما خود از تجربه اند یک سوال است و یکی اینکه علم به منطق به نحوی که مقدم شده است چه هست ؟ مدیون عمل و ادلوار آدمیان است به همان درس تاریخی منطق که برگردیم مغالطاتی که مردم می کردند یا جداولیون می کردند شاید بیشترین منبع تغذیه منطق و منطقیون بود ماست به تعبیر دیگر منطقیون نمی توانستند قواعد ارتکازی خودشان را حتی کشف کنند و یا بسط بدهند مگر اینکه ببینند به تجربه که چه خطاهایی در راه استدلال هست این خطاها هم منبیه آنها بود برای کشف بدیهیات و هم بسط دهند قواعد آن قواعد را از حالت مجمل و مرتکز بیرون می آورد و لوازم آنها را استخراج می کردند . هیچ وقت علم منطقی به آن معنی که علم منطق است در میان مردم جاری است و قابل بحث و انتقال است و قابل رشد و بحث است تولید پیدا نمی کرد مگر اینکه اجازه داد میشد که مردم عقل خودشان را بکار ببندند از آن ، محصولات عقلانی آنها دایر شود و بعد در این محصولات عقلانی تاملاتی برود تا منطق بطور رشد بیشتری پیدا کند سوال بنده راجع به معرفت شناسی هم اینطور بود می خواستم عرض بکنم که درست است که در نفس الامر پارامای از قواعد معرفت شناسی پس از اینکه کشف شدند اگر ما در آنها نظر کنیم خواهیم دید که بدیهی هستند و قابل قبولند و غیر قابل خدشند اما اصل پیدایشان آنها ایامنوط بنائین نیست که عقل آدمی از اجمال به تفصیل بیاید محصولات خود را جلوی روی خود بگذارد و بعد ببیند چه کرده ، ذکر کرده های خودش تامل کند و رفته رفته استخراج میانی بکند ، عرض من از مسبق به تجربه بودن نه به آن معنی است از تجربه نه در رسوم بدیهی . . . . . فراورد های کار کردن و نظر دادن آدم تا بنشیند و در خودش نظر کند و ببیند که در روی خودش چه میگذرد به علم حضوری معلوم نیست چندان چیزی گیرش بیاید اما اگر برای مدتی عقلاء دانشمندان ، اعم از دانشمندان که در فلسفه کاری کنند و یاد ر

زمینه‌های غیر فلسفی کار خودشان بکنند ، محصولات خودشان را فراهم بیاورند که البته همه اینکارها هم بر مبنای یک رشته اصول و قواعد ارتکازی انجام می‌دهند بعد این محصولات را کنار هم دیگر بگذارتند و ببینند آیا معرفت‌شناسی اینجوری پیدا نمی‌شود علمی بنام معرفت‌شناسی شاخه‌ای به نام معرفت‌شناسی؟ و یا اینجوری چنان نمی‌شود که قابل بحث و انتقاد عالمان قرار بگیرد ، قابل عرضه به جامعه علمی بشود و مورد توجه قرار بگیرد انوقت اگر پاسخ مثبت باشد که اینطور است؟ در این صورت بند عرض خواهم کرد که معرفت‌شناسی بمنزله یک علم اتکاء زیاد به طبیعیات دارد و اگر اتکاء زیاد به طبیعیات داشته باشد فلسفه مابعدالطبیعه هم بر این معرفت‌شناسی متکی است و از این راه غیر مستقیم مابعدالطبیعه ماثری می‌پذیرد از طبیعیات من این مسیر را عرض کردم برای اینکه بحث روشن باشد که در چه راهی ما می‌رویم یا بند به چه نتیجه‌ای نظر دارم که توضیحاتی می‌فرمائید ناظر به این منظور باشد .

ان بحث که منطقاً الهیات بالمعنی الاخص یا الهیات بالمعنی الاعم مبتنی بر طبیعیات باشد یعنی تصدیقات فلسفی از تصدیقات طبیعی اخذ شود البته نه ، ان یک بحث منطقی است که شدنی نیست .

این بحث که آیا فیلسوفان در طول تاریخ الهیات‌شان را به طبیعیات آمیخته اند من از فرمایشات شما استفاد کردم که بله چنین کردند و اینکه نباید می‌گفتند و ما امروز بهتر فهمیدیم که نباید بکنند و تکامل فلسفه هر روز نشان می‌دهد که چه خطاهایی در کار بوده و از آنها نباید پرهیز کرد که این البته شان هر دانشی است که در مراتب بعدی تکامل خودش خطاهای مراتب پیشین را تصحیح می‌کند اما آنچه بند الان دارم عرض می‌کنم هیچیک از این دو تان نیست نه ابتناء منطقی الهیات است بر طبیعیات نه عجین بودن بالفعل و خارجی الهیات است با طبیعیات بلکه احتیاج الهیات است به طبیعیات از طریق معرفت‌شناسی و سخن بند هم اینست که معرفت‌شناسی در مقام کشف و تولد متکی است بر فرآورد معانی عقلانی انسان یعنی معرفت‌شناسی با ابتدا باید چیزی داشته باشند بشرکاری کرده باشد تا ببینند اصلاً فرآورد معانی عقل تجربی چیست؟ در چه ورطه‌هایی می‌افتیم که ... در اینها خطاهایمان را تصحیح کردیم چه

چیزهایی را اول درست می‌پنداشتیم بعد دیدیم که این تصور مثل منحل به ۵ تصور میشود، چه چیزهایی به ما کمک کرد که در این منحل کردن موفق شویم چه چیزهایی قبلا حجاب دیده ما بود که ما این پلیدها را نمیدیدیم یا نمیتوانستیم، اینها هیچکدامش با نظر در خود حاصل نمی‌شود خیلی شبیه است به مسائل اخلاقی آدم اگر بنشیند و در خودش ببیند شجاعت چیست؟ یا ترس چیست خیلی بعید است که چند آن چیزی دستگیرش شود تا رفتار بشر ظاهر شود مخصوصا بعضی از دسته رفتارها مثلا خودش بخواد ببیند تعصب چیست؟ تعصب چیزی است که هیچوقت در خودش نمی‌تواند تشخیص بدهد، تا آدمها حیات جمعی پیدا نکنند، تا در میدان نیایند، تا در برابر یکدیگر قرار نگیرند کسی نمیتواند موفق به کشف تعصب شود و بعد هم بگوید این هم یک مقولهای است و این وارد دانش بشری شود همچنین است در مورد معرفت شناسی، بعد در این قولی که بنده عرض می‌کنم آنوقت تاریخ فلسفه کاملا گواهی میکند، یعنی معرفت شناسی تکامل تدریجی پیدا کرده است تکامل تدریجی آن نفاذ طریق این بود ماست که دانشمندان و فیلسوفان تامل بیشتر در خودشان کردند برای اینکه فرآورد معای بشری رشد بیشتری پیدا کرده و لذا آنها با محصول بیشتری در برابر خودشان مواجه بود مانند امکان جمع و تفریق بیشتری فراهم آمده بعد اگر اینطور باشد ما باید معرفت شناسی را پایان نایافته تلقی کنیم، و اگر پایان نایافته تلقی کنیم و بگوئیم که معرفت بشری معرفت شناسی را هم منقح تر خواهد کرد آنوقت فلسفه ما البته به یک معنی دیگری هم به تکامل خواهد رسید و آن تکامل از طریق معرفت شناسی نصیب او خواهد شد و لوازم آن از جهات دیگری هم البته ممکن است آن تکامل برای او حاصل شود.

استاد مصباح : عرض کنم بحضورتان که بنظرمی‌آید روی یکی دو نتیجه از فرمایشات شما باید تکرار کرد شهرود بد که : معرفت شناسی از راه اینکه فرآورد معای عقلی مورد توجه قرار می‌گیرد و انسان به بررسی و ارزشیابی آنها می‌پردازد در این راه آمده و این یک نوع ابتدائی است در تجربه و خود شما اشاره فرمودید که منظور از این تجربه تجربه‌ای که در علوم طبیعی مورد اتکاء است نسبت به بند و روش همین حمله می‌خواهم بکنم که اگر ما این مفهوم متشابه و مشترک تجربه را

درست تبیین کنیم و در هر جای دقیقا به اصطلاح خاص خودش بکار ببریم از اشتباهات ناخود آوری  
- از اشتباهات مربوط به آن - برکنار میمانیم .

اصولا تجربه به يك معنی شامل علوم حضوری می شود اگر تجربه را به معنی دریافت‌های  
بلاواسطه درونی معنی کنیم اینطور که مثلا در فلسفه ادراک خیلی مطرح میشود این همان  
چیزی است که ما علم حضوری می نامیم و ما ابایی نداریم از اینکه بگوئیم فلسفه مبتنی بر چینی-  
تجربهای است اینکه می گوئیم مبتنی است بر علم حضوری .  
تجربه اگر به این معنی علوم حضوری باشد خوب اساس فلسفه چنین تجربهای است اما نه  
تجربهای که در علوم تجربی بکار میرود ، به این معنی ما هیچ ابایی نداریم که بگوئیم حتی منطق عم  
مبتنی است بر تجربه اما يك نوع تجربه درونی و ذهنی نه تجربه خارجی ، این يك نکته که کلمه تجربه  
را که بکار می بریم باید دقیقا معنی آنرا توجه کنیم تا در نتیجه گیری به يك معنی دیگر از آن استفاده  
نکنیم .

دکتر سروش : منظورم از تجربه در اینجا روشن بود یعنی

استاد مصباح : تاکید فرمودید که منظور از تجربه تجربه در علوم نیست .

دکتر سروش : بله دیگر منظورم یعنی نفی ذاتی عوامل و اینها نیست ، منظورم بوجود آمدن

یک دسته از فرآورد معنای علمی یا عقلی است که در برابر عالم قرار میگیرد .

استاد مصباح : بهر حال اینرا از آن جهتی که آنرا درون خودش می یابد یا نه؟

دکتر سروش : منظورم عالمان دیگر است در جامعه علمی دانشی را عرضه می کنند ، کار میکنند ،

بحث میکنند ، تحقیق میکنند نتیجا<sup>ش</sup> بیاین عالم عرضه میشود . منظورم از تجربه اینست نزد يك

به مشاهده است وقتی گفتم تجربه علوم تجربی نمی معنی این مطلب .

استاد مصباح : بهر حال این يك نکته که روی تجربه باید دقت کرد: وقتی بگوئیم فلسفه مستقل

از تجربه است منظور تجربه حسی است که در علوم تجربی بکار میرود ، والا تجربه معنای درونی یا

تجربه هایی که ارتباط مستقیم با درون داشته باشند نفی نمی کنیم .

و اما اینکه فرمودید تجربه‌های عالمان موجب این میشود که ما توجه پیدا کنیم به مسائل معرفت‌شناسی و درصد حل آن بیاییم و ۰.۰۰ بله چنین چیزی هست و این همان چیزی است که به تعبیر ما علل اعدادی است برای توجه نفس به این مسائل ، ما در عالم علل زیادی داریم برای اینکه انسان توجه به چیزی پیدا بکند و درصد حل آن برپایه دلیلی این به معنی ابتناء بر آنها نیست .

دکتر سروش : ابتناء منطقی؟

استاد مصباح : نماند ابتناء منطقی و نه ابتناء فلسفی این هیچ نوع ابتنائی نیست .

دکتر سروش : یعنی هیچ نسبتی ارتباطی نیست .

استاد مصباح : اینها از جمله علل اعدادی است اینها کمک شده که نفس توجه پیدا کند به

چیزی .

دکتر سروش : و اگر کمک بیشتری بکند نفس توجه بیشتری می‌کند .

استاد مصباح : احیاناً ناممکن است و ممکن هم هست نه ، تاثیرش کمتر باشد .

دکتر سروش : علی‌ای حال یعنی آن طرف اگر رشد کند این طرف هم رشد می‌کند .

استاد مصباح : رشد یعنی چه؟ اصلاً اینکه علل اعدادی است فقط همین است که موجب

توجه میشود به اینکه چنین مسائلی مطرح است اما خود آن چه تحولاتی پیدا میکند آن ممکن است

هیچ تاثیری در این نداشته باشد به همان شکل اولش هم اگر باقی است ممکن است این اعداد را

ایجاد بکند و این مساله خودش رشد مستقلی پیدا می‌کند یعنی همینکه ما دیدیم اختلافاتی در بین

مسائل هست بین دانشمندان هست، بین فلاسفه هست ، تضاری در افکار هست ، استدلالاتی

میکند بکند ، درست و یکی غلط نمیشود که هم‌ماش درست باشد این منشاء این شده که ما به فکر این

بیفتیم قواعد منطق را تدوین کنیم مانده است که در دلیلی این معنایش این نیست که حال

اختلافات هر چه بیشتر شد یا هر چه حل اختلافات نزد بکتر شود تاثیری در تدوین قواعد منطقی

داشته باشد .

دکتر سرروش: بیخیشید کلام شما را قطع میکنم ولی چون دنباله کلام را می‌خواهید ادامه

دهید بهتر است گاهی ما روشنتر سخن بگوئیم ابتداء البته در این مقام من نگفتم ابتداء هست  
بمعنی اینکه یکی برد یگری منطوقا مبتنی است یا مولد از دیگری است ولی نفس اینکه يك علت اعدادی  
است این هم مجمل است يك کسی وقتی از شما سؤال می‌کند وقتی بند ه سؤال می‌کنم این هم  
اعداد است که حضرتعالی پاسخ می‌دهید علت اعدادی است ولی پاسخ شما گاهی مربوط به  
سؤال من می‌باشد و گاهی هم ممکن است نامربوط باشد لذا علت اعدادی چند جور ممکن است کار  
بکند من این سؤال که از حضرتعالی می‌کنم ممکن است از آن فرد دیگری هم بکنم و اجور جواب بدخند  
سؤال من برای همه آنها معدد بد پاسخ دادن است ولی یکی از اینها مرتبط است، متناخ است  
با سؤال بند ه ۹ تا ی دیگر هم ممکن است نامربوط باشد لذا یکجا علت معدد در عالم افکار منظور ما است  
گاهی پاسخ می‌آید گاهی پاسخ نامناسب -

استاد مصباح: این تناسب یا نامناسب يك مفهوم منطقی است یا مفهومی دیگری است؟

دکتر سرروش: اگر فرضتان از منطقی اینست که تولید و تولد و قیاسی است نه، من همین را می‌خواستم  
بگویم که حضرتعالی باید دایره ابتداء را وسیع بگیرید، تمام سخن من این است يك نوع ابتداء و وجود  
دارد که از جنس سؤال و پاسخ است که این را اگر شما بخواهید منطق را بمعنای تولد تصویری از تصویری  
یا تولد تعدد یقی از تعدد یقی بگیرید نامربوط نیست ولی این هم يك نوع ابتداء است بنا بر این همه  
حرف سرتوسوه این دایره است همینکه عرض کردم الان، بند ه نمی‌توانم بگویم پاسخهای شما  
منطقا از سؤال بند ه برمی‌خیزد، اینکه درست نیست ولی اینرا می‌توانم بگویم که پاسخی داریم  
مناسب و پاسخی داریم نامناسب، حالا آنچه که بند ه می‌خواهم عرض بکنم اینست مغالطه‌های که  
در عصر ارسطو و پیش از آن می‌شد که محرك او بود بر تبیین منطق نباید اینجوری گفت که این صرف يك  
محرك بود با این معنی از یکجا این انگیزه شد که ایشان سعی را در وین کند من می‌خواهم بگویم بحث  
بیش از این است علم منطق متناسب با مغالطات تدوین شده نه فقط به انگیزه مغالطات، من از فرمایش  
شما فقط اینمقدار استنباط میکنم که حضرتعالی می‌فرمائید اینها محرکاتند و بعد آن جواب خود شمر

جوری دلش خواست زاده خواهد شد . همه سخن من اینست که اینطور نباید باشد تحلیل  
ارتباط علوم را نباید محصور کرد به تحلیل منطقاً با فلسفا که از جنس اعداد و معدد معد باشد  
يك نوع دیگری ارتباط بین علوم هست و آن اینکه یکی سؤال میگذارد جلوی دیگری و آن دیگری  
پاسخ میدهد باین سؤال . نه اینکه بگوید توانگیزمات را ایجاد کردی دیگری نداشته باش  
هر جوابی من دادم ، دادم حالا غرض بند ه این بود معرفت شناسی و همچنین منطق کسه  
حضرت عالی تمثیل کردین و تمثیل خیلی خوبی هم هست این دو تا به تحریک و انگیزه دانشی که  
دانشندان بوجود آوردند و یا مغالطاتی که کردند و خطا بوجود آمد اما چیزی بود بیش از اینکه  
محرکی و محرکی باشد در واقع آنها سؤال کردند و اینها جواب دادند و در حد و سؤال این جوابها  
پیش آمد و متناسب با سؤالها باین معنی است که بند ه عرض می کنم این ابتناء يك دایره وسیعتری  
دارد و تمام سخن من مبتنی بر این است و اینکه عرض می کنم الهیات با معرفت شناسی مرتبطند این  
جور ارتباط منظور بند ه است .

حالا علت اعدادی را بند ه قبول دارم ممکن است کسی دشنام هم به يك کسی بدهد او تحریک  
بشود برود دنبال حرف آن و بنا کردن يك علمی ، غرض این نوع علت اعدادی نیست .

استاد مصباح : بله اگر منظور از همین تعبیر شما سؤال و پاسخ فرمودید و فرمودید روی این  
تعبیر تکیه می کنم و این منظور اینست يك علمی می تواند سؤال برای يك علم دیگری طرح کند اینرا قبلاً  
خود بند ه عرض کردم که طبیعیات امروز میتواند سئوالهایی برای فلسفه مطرح کند .

دکتر سروش : سؤال را هم قدری اوسع بگیرید .

استاد مصباح : پس باید توضیح بیشتری بفرمائید ، یعنی وسعت و خیق آن معلوم نیست تا  
چه اندازه باید باشد . ادر مسرور . . . ما نظور که میفرمائید مخالطاتی واقع میشد این سؤال  
را پیش آورد که ملاک عحت و سقم استند لال چیست ؟

دکتر سروش : نه دیگر ، اینطوری نبود ، من عرض میکنم که نوع خاصی تحریک می کرد . ذهن

استاد مصباح : ما باید فرق بگذاریم بهرحال ، اینکه البته میشود هزار جور اختلاف بیسن اشیا تصور کرد اما آنکه دخالتی در بحث دارد اینست که آیا آن سئوالی که مطرح کرد و ارتباطی که بوجود میآورد ارتباطی برد که در حل صحیح یا ناصحیح مسئله این علم جدید التاسیس نقشی داشت که اگر آن سئوال بوجود نمیآمد یا سئوال تحول پیدا نمی کرد راجح برای حمل این مسئله پیدا نمی شد یا نه؟ آن فقط کاری که کرده اینست که سئوالی برای ما مطرح کرد و انگیزهای برای ما بوجود آورد همان تعبیر اعدادی کردن به همان معنای عام آن که ما در ضد و بریابیم آن مسئله را مطرح کنیم و بر اساس متد خودش مسئله را حل کنیم ، کما اینکه مسائل منطقی مطرح شد و بر اساس نوعی متد تعقلی خاص به منطق حل شد و هیچ متد عام طبیعی نمی تواند نقش برنقی یا اثبات این مسائل داشته باشد حالا مسائل طبیعی به هر صورتی می خواهد پیش برود و به هرنتایجی می خواهد برسد انبطل شود یا اثبات شود به هر حال آن کار خود شراک مرد که مسئلهای را برای ما مطرح کرد یا مغالطاتی که دیگران میکردند به هر جا میخواستند منتهی بشود این باعث این شد که مسئلهای برای ما مطرح شود که نقیض سالبه کلیه چیست ؟ حالا میتوانست نقیض سالبه کلیه موجب جزئی باشد یا نه ؟ و این را آمدیم بر اساس متد خودش حل کردیم نه بر اساس فرآورد همای طبیعیات یا علوم دیگر ، اگر منظور اینست که پیشرفت علم طبیعی پسند تحولاتی که در علوم طبیعی پیش می آید باعث این میشود که اصلا در مبانی معرفت شناسی که باید با متد خودش که متد تعقلی است حل بشود در این متد اثر بگذارد این را قبول نمی توانیم بکنیم .

دکتر سروش : صواب و خطا متد هم بازمی کند این متد هم مثل بقیه چیزها خورد ، خورد و کشف شود ما همانطور که مبانی .

استاد مصباح : از کجا کشف میشود ، انگیزهای پیدا می شود ، زنی کشف و تحقیق یانه اصلا از خود متن آنها که بقول شما رابطه منطقی باید باشد .

دکتر سروش : آن رابطه ابتناء منطقی را من عرض کردم نیست . من میخواهم اینرا عرض



کنم که شما فکر می کنید اگر مغالطات دیگری رخ داده بود آیا منطق همینجور که الان پیدا شده پیدا میشود و تدوین میشود؟ در واقع ادعا بنده بر میگردد به اینکه نخیر اینطور نمیشود. حالا دلیل تاریخی هم خدمت شما عرض می کنم در آن نمونه عرض می کنم که مطلب بنده را بیشتر روشن کند یکی ریاضیات و یکی عم از همان خود منطق.

ریاضیات را حضرتعالی مستحضرید تا قرون عدیدهای چه در میان ما و چه در میان مغرب زمین تقریباً ریاضیات یک خط واحدی است ریاضیاتی که باز ما از جهت نوع و جنس می گوئیم فرق دارد با طبیعیات موضوع این چیزی است و موضوع آنها چیز دیگری، شما نگاه کنید جناب نیوتن برای یک مسئله طبیعی مطرح میشود در حل مشکلاتی که در فیزیک داشت احتیاج اریه ریاضیات، ریاضیات را سیر خاصی داد یعنی موفق شده به کشف و ابداع یک مسئله از مسائل خیلی مهم ریاضی که آنهم همان مساله حساب جامعه و فاضله بود اینهم برای خود شد نباله ای داشت الی زمانها. ذاک.

حالا عرض بنده اینست که ریاضیات موضوعاً متفاوت است با طبیعیات با فیزیک و امثال اینها منتها آنچه که در ریاضی پیش آمد جواب حاجتی بود که - اگر سؤال بکنیم بویه حاجت تعبیر کنیم - جواب حاجتی بود در فیزیک و طبیعیات پیش آمد و این توانست آن نیاز را رفع کند و قطعاً اگر نیاز فیزیک چیز دیگری بود، ریاضیات در جهت دیگری رشد پیدا میکرد.

استاد مصباح : یعنی مساله دیگری مطرح میشد.

دکتر سروش : چیزی دیگری بود اگر مسئله یعنی آنچه صخری قیاس واقع شود چرا، کسه آنچه در فلسفه واقع میشود اینست نه. من اینرا نمی خواهم بگویم چون آنچه که شما فرمودید در باب تبدیل انرژی و ماده و ... یعنی اینکه اینها برای الهیات مسالطای درست کردند که صخرای قیاس فرار میگردد نه، من اینرا نمی خواهم بگویم. غرض من همین است که من دارم عرض میکنم حالا شما سر را باید پیدا کنید. گفتم یا ارتباط سؤال جوابی که خلاصه این یک چیزی برسید و گفت من یک چیزی لازم دارم.

استاد مصباح : حالا اجازه بدید من یک سؤال مطرح کنم برای اینکه از بحث دور نشویم

دکتر سروش : این يك حرف دیگری است که رابطه منطقی نیست من آنرا اصلاً بحث ندارم

ولی سؤال من چیز دیگر است نمیشود ما .

استاد مصباح : بله ممکن است موجب اینکه مسائل جدیدی مطرح میشود فیلسوفی

احساس نیاز کند به اینکه نسبت مسائل را حل کند ولی این مسائل را بر اساس متد تعقلی حل خواهد کرد و تبعاً صغریاتی برای بدیهیات اولیه خواهد بود .

دکتر سروش : این مقدار و بنده در آن هیچ بحث ندارم این صد درصد همینطور است

یعنی متد علوم یعنی آنچه در علوم طبیعی پیش می آید نه مبطل است نه مثبت است برایش ، این

همان بحثهای منطقی است این مفروضه است بنده جهت بحث چیز دیگری است آن هیچ

بحث در ریاضیات است دست کم من یکی اشکالی درش در اینجا ندارند و بر این واضح هم هست که

این ارتباط منطقی چه جوری است ، نه خیر توی ریاضی فیزیک هیچ چیز پیش نمی آید که ریاضیات

را ابطال کند وقتی ریاضیات پا گرفت روش خود شرادارد وقتی چیزی را ریاضی مابه تحریک فیزیک

کشف کردیم ، تعبیر شما ممکن است به بداهتشان اذعان کنیم بگوئیم منتهی بدیهی تاکنون مغفول

بوده حالا کشف شده همپاینها قبول صحبت من اینست علمی بنام علم ریاضی شکل و سامانی که

میگیرد متناسب است با علم فیزیک بنده حرفم اینست .

استاد مصباح : اینها جواب اجمالی است ، آقا ما مجموعه ای را علم ریاضی حالا بنامیم يك

مجموعه ای را قبلاً ریاضی می نامیدیم یعنی اینکه تعداد مسائلی افزون شده .

دکتر سروش : خیلی خوب ریاضیات که

استاد مصباح : ما عینش که تغییری نکرد و متدش که تغییری نکرد و مسائل جدیدی مطرح

شده

دکتر سروش : ما اجازه بد هید اینکه بسیار خوب بنده

خارج هست یکتای مگر غیر از مجموعه گزاره های آن علم است ؟ همین است دیگر ؟ يك علمی مثل

ریاضی چیزی نیست که بنده بلد باشم یاد گیری مجموعه گزاره های این علم نسبتی که با هم دارند

این مجموعه علم است دیگر ، اگر يك کسی بگوید این علم کفایت می‌کند تا رسیدن به تحولش  
تحولش ، چاق ، لاغر شدنش با تحول فیزیک متناسب است حرف بدی زده ؟

استاد مصباح : اگر منظور این باشد که تعداد مسائلش در نوع مسائلی که مطرح میشود  
تابع نیازهایی است که انسان احساس می‌کند کسی اینرا انکار نمی‌کند .

دکتر سروش : منتهمی این نیازهایی که چه جور است؟ نیازهایی که یعنی بالاخص  
نوع نیازها را معین میکند بگوید مثلا که نیازهای که در علم فیزیک یاد رشیعی و امثال اینها سازخ  
میده .

استاد مصباح : اینها میتواند منشاء این بشود که انسان توجه کند روی مساله فلسفی خاصی  
و بعد برود بامتد خودش حل کند این مسائل انکار نمیشود .

دکتر سروش : حالا اگر توجه به آن مساله فلسفی خاص که محرك و تحريك اینكه من در علم  
فیزیک و ریاضی بود وقتی پیدا شد باعث شد که بعضی از مسائل فلسفی پیشین مورد تجدید نظر  
قرار گیرد .

استاد مصباح : چگونه؟

دکتر سروش : اینکه امکان دارد که

استاد مصباح : نه

دکتر سروش : امکان ندارد ؟ یعنی يك مساله فلسفی که تا حالا کشف شده و بند ه از بعضی  
مسائل فلسفی دیگر غافلیم اگر فردا آن مغفولها بر من کشف شد ایسا که آنچه که الان که بند ه  
می‌پنداشتم دچار تجدید نظر بشود ، همیشه اینطور است شما وجود را کشف کردید .

استاد مصباح : شما می‌فرمائید مثلا اگر ما عمینطور که عرض کردم نتیجه همان میشود که عرض  
کردم معدن است در ریاضی . . . . . نیازهای را پیدا کردید بیاورد ما می‌تیم در قاعده حساب  
جامعه فاضله تجدید نظر کنیم .

دکتر سروش : نه، یگر ، بدین شکل دارم عرض می‌کنم ، الان توضیح می‌دهم ، فرض کنید

اگر احوال الوجود کشف شد معنی علت و معلول برای شما عوض نمیشود؟ عوض میشود دیگر من  
نمیگویم فاقد علت الان آنها بحث نمیکنم ولی دیگر الان از علت چیزی دیگر میفهمید از  
معلول چیزی دیگر، چطور میشود قواعد بعدی فلسفی مسائل قبلی را بجای خودش بگذارد یک  
چیز بعدی اگر کشف شد هم ممکن است آنچه را که قبلا مامی دانیم.

استاد مصباح : عینا همین براد ریاضیات بفرمائید ببینیم چه میشود؟

دکتر سروش : میشود، آنجا هم میشود، به اشکالی دارد؟

استاد مصباح : حساب جامعه فاصله بعد از آنکه فرض کنیم ثابت شد که

دکتر سروش : مفهوم حد حاج آقا مفهوم حد، در ریاضیات کاملاً دستخوش تغییر شده

یک مفهوم خیلی چیز حالا من اگر مثالهای فلسفی مثال زدیم که اشتنا تراست والا در ریاضیات

کاملاً میشود مثال زد توی همه اینجاها آنقدر

استاد مصباح : تعیین مفهوم که مفهوم جعل اصطلاح که شکل را حل نمیکند فرمول حساب

را عرض می‌کنم.

دکتر سروش : نه حاج آقا

استاد مصباح : فرمول حل این مسأله ریاضی را کشف مسأله طبیعی تغییر میکنند؟

دکتر سروش : فرمول منظورتان چیست تا فرمول

استاد مصباح : اسم گذاری تغییر می‌کند، آن مسأله دیگری است.

دکتر سروش : نه در الهیات، حاج آقا مفهوم

استاد مصباح : این همانست که برمیگردد به رابطه منطقی همانی که شما میفرمائید به هیچ

وجه راه ندارد این عینا همانست، آیا واقعا

دکتر سروش : نه الان دنبال آن هستید ببینید الان این فیزیک بعنوان مثال محرك -

حالا بد تعبیر شما معد است - کشف یک چیز دیگر میشود این ریاضی بریک چیز ریاضی دیگر اثر

می‌گذارد نماینده دیگر الان رابطه بین ...

## استاد مصباح : آیا

دکتر سروش : میشود ، در فلسفه عرض کردم اگر شما بیاصلت الوجود اعتقاد پیدا بکنید - از هراهی که می خواهد باشد - ولی وقتی که شما این مطلب را کشف کردید و معتقد شدید آنوقت این قاعده فلسفی ، این اصل فلسفی است که بقیه فلسفه شما را دستخوش تحول میکند بند ه عرض می کنم فیزیک در تعارض میافتد با فلسفه .

استاد مصباح : این فرمایش صحیح است باینکه اگر ما در یک مجموعه مسائلی داشته باشیم و یک مساله و مسائلی با هم ارتباط منطقی داشته باشند اگر یک مسالهای را ابتدا می پنداشتیم که درست حل کردیم و بعد معلوم شد که غلط حل کردیم اگر با آن مسائلی که رابطه منطقی دارد در آنها هم تاثیر خواهد گذاشت ؛ این صحیح است اما هیچ ربطی به این ندارد که طبیعیات برای فلسفه ....

دکتر سروش : خوب حالا عرض کردم دیگر ، گفتم که حالا این راهی که ماطی کردیم این بود .

استاد مصباح : همان استفاده از مشترکات است و تعمیم های بیجا یعنی مغالطه از باب رابطه حکم اخص به اعم .

دکتر سروش : نه دیگر راهی که ماطی کردیم .

استاد مصباح : شما آنرا که اثبات کردید اینست که می تواند مسائل طبیعی محرک بشود برای

اینکه یک ریاضی دان مساله ریاضی جدیدی را مطرح کند و این نمی شود اثبات ....

دکتر سروش : و یا قاعده تازه ای .

استاد مصباح : قاعده تازه ای بدست میآورد .

دکتر سروش : بعد این قاعده ... .

تعارضی پیدا بکنند و اثره آنرا توسعه دهند بالاخره تغییری - بالا احتمال حداقل بالا بکنان - میتواند بدهد حتی در ریشه مثلا عام ریاضی اینطور است ، شما که اینرا نمودید میشود با آنهاهی

که حداقل رابطه منطقی دارد آنوقت که این بشود پس میشود سخن گفتن در تاثیر فیزیک حتی

ریاضیات از تاثیر ابطالی اثباتی ...

استاد مصباح: نماینده چیزی نمیشود آنچه را که میتواند طبیعات در ریاضیات اثر بگذارد

همین است که محرک باشد که مساله جدیدی را که تا حال کشف نشده کشف کند یعنی درصدد

کشفش بر بیاید اگر مسائل سابق ریاضی بر اساس تدخودش بطور صحیح حل شده بود اینها

هیچ تنبیری در آنها نخواهد داشت

دکتر سروش: خوب اطمینانی نیست ممکن است حل نشده باشد

استاد مصباح: (اگر) نشود بود با متد خودش باید عنوان کنیم

دکتر سروش: علم اصلا همینست مجموع گزارههایی است تا امروز شما حل کردید به بنده

و شما گفته اند هیچ کس تضمین نداده که اینها پرونده ما ش مختوم است همیشه اینطوری است که

امکان دارد ما برگردیم بگذشته در بر تو آنچه که الان فکر کردیم و آنرا نخواستیم

استاد مصباح: پس باید برگردیم به اینکده یک وقت مابحث تاریخی میخواهیم بکنیم در اینکده

یک علم چگونه پدید آمده؟ چه تحولاتی درش بوده و چه عواملی سیاسی، اجتماعی، طبیعی.

نفسانی در آن موثر بود

دکتر سروش: من الان عوامل معرفتی را عرض میکنم

استاد مصباح: بله اینها یک بحث است که چطور در فلان زمانی مساله مطرح شد بعد چطور

شد و چه عواملی برای آنها تحقیقاتی میکنند و از مورخین فلسفه جدید هم که کرد مانند حالا یا صحیح یا

ناصحیح این یک حرف است که بگوئیم علم مجموعه ای از مسائل است بدین صورت مطرح شده و این

تحولات هم عللی دارد این علل بعضیها علل روانی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ...

است این تحلیل تاریخی فلسفه است اینها سر منور مانع است

دکتر سروش: بدنی اشمش را بگذارید تاریخی

استاد مصباح: جای بحثی نیست که تحولات در علوم پدید آمده و عواملی در اینها اثر

گذاشته عوامل اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی بوده و منشأ پیدایش مسائل جدیدی که علمی نعت الموجهه الجزئیه بعضی د راینها اثر داشتاین قابل انکار نیست اما تاثیر د معرفت شناسی و تاثیر د منطقی و نهایتا تاثیر د رالمهیات نیست .

دکتر سروش : خوب به آنجا میرسیم ببینید آنها جزء مصادیق این کلی است دیگر .

استاد مصباح : نه اتفاقا این کلی اینطور نیست این کلی د حقیقت محدود است .

دکتر سروش : بند ه عرضم این بود که دایره تاثیر و تاثیر علوم چیزی بیشتر از صغری قرار گرفتن

علمی بر علم دیگری اعداد فلسفی ویا انگیزه واقع شدن یا رابطه منطقی است بعد بند ه عرضم این بود بهترین راه فهم این مطلب این بود که مراجعه کنیم به تاریخ علوم یعنی ما راه دیگری نداریم شما مراجعه بفرمائید که ببینید که از نظر تاریخی بالاخره د عالم واقع وقتی این دانشگاه بوجود آمدند بزرگ شدت بر مسائلشان بر طرق استدلالشان ، بر متدشان افزوده شد یا این متدشان یا

مسائلشان تنقیح شدند .

استاد مصباح : پس اجازه بدعید من سئوال را مطرح کنم ، این بحثی را که الان مطرح

میکنید این چه جور بحثی است چه نوع مسائلی است مربوط به چه علمی است ؟

دکتر سروش : این البته چند رشته دارد یعنی به چند تا مربوط میشود سه چیز باهم دیگر

همراه هم جنبه با اصطلاح منطقی دارد و هم جنبه تاریخی یعنی ....

استاد مصباح : خوب بحث ما اصلا بحث منطقی است یا بحث تاریخی؟

دکتر سروش : منطقی تاریخی یعنی حداقل از این دو جا البته .

استاد مصباح : یا برعکس شد بحث معرفت شناختی است ؟

دکتر سروش : خوب نه الان می خواستم عرض بکنم که اتفاقا معرفت شناختی همین دو

تاریخه را دارد .

استاد مصباح : اما جنبه تاریخی که ما ظاهرا در بحثهای فلسفی ، خودمان در اخیلی مرزف

نمی دانیم درش وارد شویم .

دکتر سروش : حاج آقا جنبه تاریخی را ببینید به چه معنی می گویم .

استاد مصباح : حالا اجازه بدید بند ه سئوال را عرض بکنم .

دکتر سروش : غرض از تاریخ یعنی کسی چه چیزی گفته من منظورم این نبود ببینید این علوم کسه

بوجود آمدند ، خود فلسفه ، شما فرمودید که تايك وقتي .

استاد مصباح : اجازه بدید من سئوال را تمام بکنم سئوال بند ه اینست که خود این مساله

يك مساله معرفت شناختی است و شما دارید بر اساس متد تجربی بررسی می کنید برای اثبات اینکه

مساله حل بشود که آیا طبیعیات دخالت دارد علوم طبیعی میتواند دخالت در علم الهیات

داشته باشد یا نه و این متاثر از آنست خود ش مساله معرفت شناختی است .

این يك وقت است یا متد علم معرفت شناختی بحث می کنیم آنچه می گویید که ما يك وقت است شما

اتکا می کنید به جریان تاریخی خارجی که آنچه در خارج واقع شده که علم تجربی است تجربی

بمعنای عام پس نقل کلام میشود در اینکاملا این متد صحیح است برای اثبات این مساله یا نه .

دکتر سروش : سئوال بند ه اگر همین بود دقیقاً عرض کردم معرفت شناسی يك دانش است

معرفت شناسی سابق بر تجربه است یا مسبق به تجربه

استاد مصباح : و عرض کردیم سابق بر تجربه .

دکتر سروش : بند ه عرض کردم که این مطلب کامل نیست برای اینکه شما منطق را سوال زدید تمام

سخن بند ه همین بود گفتم منطق دوش به دوش مغالطات پیش آمد ه باین معنی علم منطق مبتنی

است بر بیرون از منطق منتهی این مبتنی را ما .

استاد مصباح : یعنی شما همان چیزی را که میفرمائید من به آن نظر ندارم که رابطه منطقی را

اثبات کنم همانرا دارید میفرمائید این ادعا شما همین میشود . الا شما میفرمائید تاثیر بکند در

راه حل آن و اثبات و نفی آن مساله

دکتر سروش : یعنی در موجودیت آن علم دیگر ، یعنی شدن این علم .

استاد مصباح : این مساله را میفرمائید این علم که جمعه . این است که رزق پیدا می کند



متحول میشود این حرف مارکسیستهاست این واقعیتی ندارد يك مساله را بفرمائید ، قانون علیت ، معادله دو مجهولی این مساله را بفرمائید ، این میتواند يك قضیه طبیعی درش اثر بگذارد و راه حلش را عوض بکند و یا صحت و سقمش را عوض بکند یا نه ؟

دکتر سروش : این سؤال که شما می فرمائید من فکر میکنم از شد درگذشتیم .

استاد مصباح : همان نتیجه را نهاییه میخواهید بگیرد میخواهید بگوئید بالاخره ایستاد در معرفت شناسی از راه برمی گرد د به در الهیات تابع طبیعیات میشود ، (آیا) در الهیات تابع طبیعیات میشود منطقا ؟ یا تاریخا ؟

دکتر سروش : نه ، بنده همه حرفم اینست که شما توجه کنید دایره این مبتنی بودن چیست کجاست ؟ سؤال اگر این باشد این از آن منطقا تولید میشود من فکر میکنم ماد کتاب علم چیست فلسفه چیست نوشتیم و دیگر احتیاجی نیست مورد بحث قرار بگیرد خوب اینجا روشن است که نمیشود علی رغم اینکه حتی بعضی ها همانقدر راهم توجه نکردند سؤال بنده این نبود اینکه مساله و یا قضیه را از يك قضیه دیگر مثلا علمی را از فلسفه استخراج کنیم نه ، بنده عرضم این بود که علمی بسه منزله شاخهای از شاخهای علوم مثل علم ریاضی ، هندسه ، شیمی و امثال اینها و یا فلسفه و یا منطقی و یا معرفت شناسی بمنزله شاخهای از علوم این رشد ش

استاد مصباح : رشدش یعنی چه ؟

دکتر سروش : رشدش یعنی بوجود آمدن مسائلش ، کشف قواعدش ، تنقیح روشهایش غرض من اینست . و ابطال مسائل دیگر هم چیزله ، رشد یعنی همین ، هم چنین کردن هم زدن و هم کاشتن و هر چه میخواهید بفرمائید يك باغچه در نظر بگیرید بذرش را یکروز درو میکنیم کل تازه میکاریم همساینهاش .

استاد مصباح : باز درمی کیس یعنی بِعَنْ مِنَ اللَّهِ را بگذاریم کنار یعنی چیزی موافقتش باشد .

دکتر سروش : کنارله ، ابطال می کنیم ، کنار میگذاریم ، همه اینها .

استاد مصباح : این تملط بودن غیر از رابطه منطقی است شما می فرمائید مائمی خواهیم رابطه

منطقی را اثبات کنیم .

دکتر سروش : ما میخواهیم نه آن رابطه منطقی مستقیم که شما می گوئید ممکن است چهارتا پیچ داشته باشد بند ه در آن پیچهایش حرف میزنم اگر يك كشف فیزیکی مبطل يك قاعده فلسفی و ریاضی میشود این نه .

استاد مصباح : پس رشد به این معنی تاثیری ندارد از یکطرف موجب ابطال نمیشود از یکطرف میفرمائید . موجب رشدی میشود که آن رشد شامل ابطال هم میشود ظاهراً تهافت است .  
دکتر سروش : بله حالا اجازه بفرمائید آخر انواع دیگر هم میشود اگر عرض اینست که يك قضیه از این

استاد مصباح : به انواع دیگرش کارند اریم به این که موجب ابطال يك قضیه دیگر میشود یا نه؟ اینرا بفرمائید . رشد انواعی دارد به ما مربوط نیست اینرا میخواهم . آیا موجب رشد بنابین معنی میشود که يك مساله الهی در اثر تحول طبیعیات با دلیل بشود یا نه؟

دکتر سروش : بحث من هم عمیق است من آنها را دیگر اصلاح کاری ندارم هم سخن من اینست .

استاد مصباح : پس آنگاه شما اینست که كشف يك قاعده طبیعی با حل يك مساله طبیعی موجب ابطال يك مساله فلسفی میشود . ان تا شما اینست ؟

دکتر سروش : بله

استاد مصباح : حالا این منطقی نیست؟!

دکتر سروش : حالا اجازه بد هید پیش داوری نکنید ببینید من چه میگرم .

استاد مصباح : حالا سوال بنده اینست .

دکتر سروش : رابطه اش همین است که الآن میگفتم شاید كشفی در فیزیکی کنید که کشف

فیزیکی شما بفرمائید منتهی میشود برای يك كشف ریاضی ، بسیار خوب ، منتهی بند ه عرض میکنم

که این كشف ریاضی به اصطلاح متناسب است . حالا از این هم زر بکنیم

این کشف ریاضی شما در خود ریاضیات ممکن است موجب ابطال يك قاعده پیشین ریاضی بشود .

استاد مصباح : نه ، نمیشود ، مگر اینکه آن قاعده را بر اساس متد خود ش حل نکرد باشد .  
دکتر سروش : بسیار خوب ، حرفی نیست مگر من می گویم موجب ابطال يك حرف درست میشود ، موجب ابطال حرف غلط میشود که تا حالا فکر میکردم درست است .

استاد مصباح : که اگر این مساله نبود و درست بررسی کرده بود بر اساس همان متد ش اثبات میشد .

دکتر سروش : بسیار خوب بعد ش شما نمی رسید ( ذهنتان ) مگر اینکه فیزیک اعدادتان بکند هم مطلب اینست ، خیلی خوب پس این هم يك حرفی است پس این يك چیز نامعقولی نبود که ما گفتیم که يك کشف فیزیکی ممکن است ابطال يك قاعده ریاضی بشود .

استاد مصباح : نخیر ، موجب نشد باز میشود همین تعبیرات این هیچ وقت موجب آن نشد .  
دکتر سروش : منطقا؟ نه خیر بند ه از اول گفتم .

استاد مصباح : بله این باعث شد وقتی که توجه پیدا کردم بروم راستد لال خود تجدید نظر بکنم .

دکتر سروش : بسیار خوب ، بند ه هم همینرا میگویم مادائما میگوئیم فیزیک بسطل ریاضی نشود نخیر من اینرا نمی گویم اما حالا شما نگاه به تاریخ علم بکنید ولی اینجا تاریخ بحث علم مگر علوم غیر از این است رشد شان؟ که قضا یا ایشان اثبات بشود ، ابطال بشود ناست کم یکی از راه رشد شان اینست حالا چیزهای دیگر هم ممکن است ، خیلی خوب اگر علم فیزیک به رشد علم ریاضی کمک میکند یعنی اول چیزهای تازه تویش بر وجود می آورد چیزهایی از باطل و کهنی راهم .  
استاد مصباح : آه بای رشد علم فیزیک علم ریاضی همانجوری رشد میکنند البته نه فقط فیزیک حالا شیمی هم ممکن است اینکار را بکند و ریست شناسی هم ممکن است اینکار را بکند .

بند ه ازاول هم گفتم دوتا قضیه لخت را که ما از میان دو تا علم بکشیم بیرون و بگوئیم این او را باطل میکند یا ثابت میکند هرگز من چنین حرفی نزد علم یعنی علم ریاضی متاثر است از علم فیزیک حتی تاثر! بطالی و اثباتی به این معنی که بند ه عرض کردم و رشد علم هم معنایش همین است که ازاول هم ما همین را گفتیم .

استاد مصباح : ابطال و اثبات باز همین تعبیرات را باید وقت کنیم یک ابطال و اثباتی داریم یعنی از راه استقراء اثبات شود یا از راه استقراء ابطال شود هیچ وقت یک علمی که بامتد خاصی ابطال و اثبات میشود نمیتواند تاثر بکند د ر علم دیگری که یک متد دیگری دارد و از راه همان متد باید ابطال و اثبات بشود فقط همین کار را میتواند بکند که مساله جدیدی را برای ما طرح بکند و این مساله جدید باعث شود که تنبه پیدا کنیم به یک مساله مربوط به علم دیگری و بعد آن مساله را از راه همان متد خود در آن علم حل کنیم ،

میفهمید گاهی ممکن است وقتی آن مساله در آن علم حل شد توجه پیدا کنیم که یک مساله دیگری که مربوط به این بود اشتباه بود و اگر آن مساله ای که قبلا می پرسید مبتنی بود و برای این و حالا این اشتباه شد و این کاشف اینست که آن ازاول از راه متد خود شد درست بررسی نشد و بوزء اگر کسی در آن زمان بر اساس متد خود شد درست فکر کرده بود و قواعد منطقی را در دست لایلات درست رعایت کرده بود و به نتیجه میرسید .

دکتر سروش : اینکافزید بیبیات است .

استاد مصباح : بله از بد بیبیات باید شروع کرد از محکومات باید شروع کرد تا به متشابیهات برسیم بنا بر این نهایت چیزی که میتوانیم پیدا کنیم بر اساس آنچه شما فرمودید همانست که ما تنبیه پیدا کنیم بعیک مساله ای و اگر یک مساله ای مبتنی است بر این مساله و احیاناً داخل آن جا شده بود و بوسیله حل مساله میتواند این را درست کند که در کجا میتواند این رابطه بین مسائل آن علم باشد و حل این مساله میتواند در آن مسئله قبلی اثر بکند .

اگر مساله ای باشد بدیهی یا قریب به بدیهی هیچگاه هیچ علمی در آن نمیتواند اثر

اما اگر مسالهای داشته باشیم پیچ و خم زیاد داشته باشد و در طریق استدلال آدم غفلت میکند ، از رعایت اصول منطقی ، آنجا خطا درش ممکن بوجود بیاید ، عوامل مختلفی ممکن است انگیزش شود که آدم بررسی کند و به خطای خودش برسد گاهی بحث با کسی میکند و آن بحث موجب این میشود تنبه پیدا کند در استدلالش خطا بوده است و گاهی هم انگیزمهای دیگری از علوم مختلفی پیدا میشود اما این معنایش تاثیر این علم در آن علم نیست ؛

اگر ما یک مسالهای در علم را بامتد صحیح همان علم حل کردیم و با رعایت قواعد استدلال صحیح هیچوقت با هیچ علمی قابل ابطال نیست .

بله آنجائی که مسائل نظری پیچیده است یعنی قیاسها خیلی مرکب است و مسائل خیلی زیاد است در این بین رعایت قواعد منطقی مشکل میشود مغالطات زیاد پیش میآید در اینجا ممکن است اشتباه پیش بیاید و در اینجا مسائل نوعا اطمینان قلبی حاصل نمیشود توجه کردن بدانین مغالطه از عوامل مختلفی ممکن است سرچشمه بگیرد یکی همین است که انگیزه از یک علمی برای ما حاصل شود .

اما این معنایش این نیست که کشف یک مطلبی در یک علمی میتواند در تمام قواعد علم دیگر اثر بگذارد ، تمام مسائل آن علم را ببرد زیر سؤال ، در همه آنها ممکن است تاثیر داشته باشد ، ابد چنین چیزی نیست .

هیچ علمی نمیتواند قواعد بدیهی منطقی را ابطال کند اگر تمام عالم زیر و زود این قواعد قابل رد نیست ، تناقض حال است ، نقیص موجب کلیه سالبه جزئیه است یا بالعکس ، مثلا این قواعد بدیهی منطقی یا قریب به بدیهی هیچوقت تحت هیچ شرائطی عوض نمی شود .

۱۰۱  
۵  
۸  
۱۰۱  
هیچ شرائطی عوض نمیشود .

دکتر سروش : آخر غیر ضروری داریم ، رابنده و دشمنان ما بگوئیم این کار قضا است ما داریم میگوئیم خیر ، که در مورد افراد معین میکنند .

استاد مصباح : نخبر این نظر شخص بند ه نیست ضروری " يك رابطه منطقی است .

دکتر سروش : نه ضروری است یعنی قطعی است مساله منظور من این بود بگوئید مسائل .

استاد مصباح : قطعی يك علم قطعی بعنوان يك مساله روانشناختی اش را عرض نمیکنم یعنی

چیزی که رابطه منطقی صحیح دارد .

دکتر سروش : شما وقتی که میفرمائید يك چیزی توی علم قطعیت دارد خوب دیگران هستند

که تامل به قطعیات دیگری هم هستند .

استاد مصباح : این قطعیات که ما میگوئیم این مفهوم روانشناختی است .

دکتر سروش : نخبر قطعی صادق را عرض میکنم وقتی شما میفرمائید يك چیزهایی ضد - روره

صادقند کسان دیگری هستند . اتفاقا نکته دومی که بند ه میخواستم در نکته اولم بیفزایم همیسی

بود - کما اینجانبند از اینکه من در فلسفه حضرتعالی را چه چیزی را قبول داریم و یا چه چیزی را

صادق میدانیم بحث نمیکنیم ما آنچه که در علم فلسفه واقع شده است داریم بحث میکنیم .

استاد مصباح : من که عرض کردم ماکه به بحث تاریخی کاری نداریم این چیزی را حل نمیکنند

آنچه که شما میفرمائید که طبیعیات در ریاضیات این مفهوم را بندهن میآورد که ما مسائل را که

در فلسفه را اساس متد تعقلی حل میکنند روزی میتواند ابطال شوند .

دکتر سروش : جل کرد هاند تا بنکه الا بنده .

استاد مصباح : نه نه

دکتر سروش : فلسفه اسلامی .

استاد مصباح : برمیگردد بمساله تاریخی آیا يك روزی در فلسفه فلان چیزی گفته اند و يك

روز هم ابطال شده .

دکتر سروش : این - است یا نیست ؟

استاد مصباح : فلسفه به چه معنی اگر منظور از علم یعنی مجموعه مسائلی که دیگران بحث

کرد هاند .

دکتر سروش : فلسفه آن نیست که شما قبول دارید فلسفه آن چیزی است که مقبول فیلسوفان

است .

استاد مصباح : مباحث صحیح فلسفه تا من تشخیص بد هم چیزی صحیح است یا نیست يك مساله است اما اینکها این مسائل فی حد نفسه چه روابط منطقی با هم دارند مساله دیگری

است .

دکتر سروش : اصالت الماهیه از مسائل فلسفه هست یا نه ؟

استاد مصباح : اینکه مثلا کسانی که امروز با فلسفه مخالفت میکنند و کسانی که موافقت میکنند

اگر بیایند و بگویند فلسفه (ای) که ما مخالفت می کنیم چون نویش نظر الحادی هم هست پس ما با فلسفه مخالفیم این صحیح است؟ فلسفه بد میشود برای اینکه فلسفه . . .

دکتر سروش : بد میشود چیست ؟

استاد مصباح : باطل را از صحیح عرض میکنم مطابق با واقع بودن .

دکتر سروش : می گویم فلسفه متضمن بر قضا یا ی باطلی هست یا نیست؟

استاد مصباح : اگر منظور از مسائل یعنی آنچه فیلسوفان گفت اند .

دکتر سروش : ( مگر ) فلسفه غیر از این است ؟ فلسفه چی هست ؟

استاد مصباح : ریاضیات چیست ؟

دکتر سروش : ریاضیات هم علم ریاضیات است .

استاد مصباح : ریاضیات که چیزی نیست که ریاضی دانان گفته اند .

دکتر سروش : چرا

استاد مصباح : ریاضیات است که نفس الامری است بین قضا یا ی ریاضی

بله اگر در یکجائی مسائل پیچیده ای بود و نظریاتی

می کرد و یقین دارد اشتباهی کرده یقین منطقی نبود . اینها ممکن است منبهای موجب توجه به

نظریات آنها .

معالی هم در مورد ریاضیات در صورت

میتواند کلیه مسائل فلسفی را درش تحول بوجود بیاورد از راه اینکه در معرفت شناسی اثسرس  
می گذارد ، نه در معرفت شناسی میتواند اثر بگذارد - معرفت شناسی بمعنی همان مصادیق

یقینیش عرض می کنم - ونه در منطق میتواند اثر بگذارد ونه در ریاضیات .

دکتر سروش : د نکته را بنده عرض میکنم مورد بحث آن نوع ارتباط مستقیم قوی قضیای منطقی

نیست ، بین شاخه های معرفت بحث هست نکته اول میخواستم بگویم اینست که گاهی يك چیزی

در يك علمی اثر میگذارد یعنی تاثیر معرفت در همدیگر سیستماتيك ، گاهی نیست ، گاهی

همیشه هست من يك وقتی در خیابان چشم به يك چیزی می افتد يك دفعه ذهنم متفطن به يك

نکتையی میشود ممکن است مرجب بدست آوردن تا عهد جدیدی اصل تازه های بنود ولی آنچه

محل بحث است اینست که رشد يك شاخه از معرفت بطور سیستماتيك در معارف دیگر اثر میگذارد

استاد مصباح : بفرمائید رابطه منطقی دارد یا ندارد ؟ ضروری است یا غیر ضروری سؤال بنده

اینست این رابطه ای که میفرمائید سیستماتيك است رابطه ای ضروری است یا رابطه سؤال پاسخی

است ، شما مفهوم منطقی بفرمائید یعنی يك رابطه ضروری است یا يك رابطه اتفاقی است ؟

دکتر سروش : رابطه سؤال پاسخی چه جور رابطه ای است ؟

استاد مصباح : شما بفرمائید .

دکتر سروش : ضروری است یا اتفاقی است ؟ خوب هر چه هست دیگر این آن است .

استاد مصباح : این همانست که میگوئیم گاهی .

دکتر سروش : د جور گاهی " داریم .

استاد مصباح : د جور گاهی " نداریم .

دکتر سروش : يك " گاهی " داریم که بند ه و شامی نشینیم با همدیگر اصلا میخواهیم مباحثه کنیم

لذا من سؤال می کنم از شما و حجت بر من برابری می د عید يك وقت اینست - يك وقت اینست

گاهی يك چیزی توی خیال از يك چیزی می رسد .

استاد مصباح : آنچه در بحث ما موثر هست اینست که رابطه ضروری هست یا نه ؟



دکتر سروش : ببینید بحث ما سیستماتیک است من میخواهم بگویم شما دوسه تا مفهوم اینجا دارید این مفاهیم را فکر میکنید توسعه نمیباید در حالیکه قابل توسعه است یعنی چیزهایی در در کنارش گذاشت با "ضروری" و "اتفاقی" شاید همه مساله روشن نشود بنده الان عرض میکنم "گاهی" اگر معنایش ...

استاد مصباح : بفرمائید رابطه ضروری یا غیر ضروری تا روشن بشود که این قضیه نقیضین ...  
دکتر سروش : شما بفرمائید یک د و نفری که با هم مینشینند و مباحثه میکنند سؤال و جواب میکنند سؤال و جواب اتفاقی است؟

استاد مصباح : بله

دکتر سروش : غرض این نوع اتفاقی است اتفاقی سؤال و جواب مباحثات است اگر کلماتی ...  
استاد مصباح : اینرا انکار نکردیم یکی سئوالاتی از فلسفه میکند و من جواب می دهم ...  
دکتر سروش : منتهی جوابی که یک کسی میدهد در اثر یک سئوالی یعنی برخوردش اگر نکتهای مکشوف نبود ... اگر الان مکشوف بشود ممکن است در نکات پیشین هم تحول حاصل بشود ...

استاد مصباح : اگر آن نکات ضروری نبود ...

دکتر سروش : بله مگر هر علمی همه مسائلش ضروری است ...

استاد مصباح : نخیر بنده ... پس باید بگوئیم در مسائل غیر ضروری ...

دکتر سروش : این مال عالم نفس را ملازم است آنی است به علم حصولی آمده چیست این علم ریاضی اینست ...

استاد مصباح : نفس را مریضی را کشف میشود ...

دکتر سروش : باید کشف بشود ... کشف شده یانه ...

استاد مصباح : نفس الامریات آنها عموماً باید ...

دکتر سروش : در عالم واقع ریاضی است ... فلسفه آنهاست ، مابیه عالم واقع چه کار داریم ...

استاد مصباح : خوب آنچه فیلسوفان گفتند درش تحولاتی پیدا شده بعدا هم خواهد شد به ماچه ( ربطی دارد ) ما خودمان گفتیم که فیلسوفان اول نظریاتی طبیعی داشتند ، نظریات الحادی داشتند بعدا نظریات الهی پیدا شده بعد نظریات عرفانی قاطبش شده خوب اینها شده کسی انکار نمیکند .

دکتر سروش : این تحولات چرا شده ؟

پایان قسمت نوار از نوار ۲

قسمت از نوار ۲

استاد مصباح : ۰۰۰۰ گاهی مسائل عرفانی ، گاهی مسائل اجتماعی و سیاسی تاثیر می‌کند يك وقت هم ممکن است مسائل طبیعی دخالت کند این منشاء این شد که مسائل خاصی در فلسفه مطرح شود گاهی مسائل صحیح و گاهی مسائل غلط بحث شود که این يك تحلیل تاریخی است ما می‌خواهیم ببینیم که منطقا آیا اگر تحولی در طبیعیات پیدا آمد میبایست بر الهیات اثر بگذارد یا نه؟ و آیا ممکن است در همه آنها اثر بگذارد یا نه؟ یا نه؟ در امانی می‌کنیم نه در همه آنها اثر میگذارد و نه در بعضی آنها ، در آن مسائل که پیچید مانده و احتمال مغالطه در آنها هست يك عاملی ممکن است باعث توجه به آن مغالطه شود و این عامل میتواند يك مساله طبیعی باشد اما این معنایش این نیست که کل مسائل فلسفی قابل تحول باشد بله باین معنی قابل تحول است که روزی همه فلاسفه منکر خدا شوند کسی اینرا انکار نمی‌کند همانطوریکه يك روزگاری اول در فلسفه ملحدین بودند بعد الهیون پیدا شدند ، آیا این تحول در فلسفه است؟ اما می‌خواهیم ببینیم چه رابطه منطقی هست ، آیا ضرورت دارد که هر تحولی که در علمی پیدا شد در همه تحول پیدا شود؟ چنین رابطه ضروری وجود ندارد . آنکه متباد را ز فرمایش شماست اولی است که صحیح نیست اما اینکه عوامل روانی در صیغی موجب شود که فیلسوفانی گرایش پیدا کنند این معنایش این نیست که رابطه منطقی وجود دارد شما بارها تاکید کردید که منظورتان رابطه منطقی نیست اما نتیجای که می‌گیرید همان رابطه منطقی است .

دکتر سروش : من رابطه منطقی را از اول تفهیم کرده‌ام

استاد مصباح : ما روی مفهوم منطقی با هم اختلاف داریم که آیا ممکن است يك کشف طبیعی

يك مطلب ریاضی را ابطال کند؟ ممکن نیست؟ هرگز ممکن نیست.

دکترسروش: ممکن است.

استاد مصباح: هرگز ممکن نیست، قاعده  $2 \times 2 = 4$  هیچگاه تغییر نمی‌کند.

دکترسروش: فعلا شما مصداق را مطرح نکنید کلی بحث را در نظر بگیرید بحث روشن است.

استاد مصباح: ذهنی بحث می‌کنیم منشاء اشتباه است.

دکترسروش: ذهنی نیست بحث خیلی روشن است.

استاد مصباح: قواعد علم ریاضی این مسائلی است که حل شده است مجموع آن هم چیزی

بیش از اینها نیست اگر بخواهد تحولی پیدا شود، ابطال شود یکی از این مسائل باید ابطال

شود قواعد جمع، ضرب، تفریق، تقسیم، جبر و جامعه و فاصله‌هاش ابطال شود چیز دیگری

غیر از این مسائل هم که نیست. هیچ علمی با متد خاصی خودش نمیتواند مسائل علم دیگر را ابطال

کند، هر علمی راهی دارد با متد خاصی هیچ دخالتی بهم نمیتوانند داشته باشند مگر یک

مسئله نظری باشد و مغالطه‌های آن پیش آمده باشد در اثر غفلت عوامل مختلفی ممکن است

منشاء توجه به این مغالطه شود اما مسائل بدیهی و قریب به بدیهی هیچ وقت از معرض چنین آنتی

قرار نمی‌گیرند.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين

دکترسروش: سخن و سؤال ما این بود که آیا بین طبیعیات و الهیات ارتباطی هست یا نیست؟

آنچه بند ه می‌خواستم عرض کنم اینست که ارتباط منطقی نیست. يك نوع ارتباط اینست که طبیعیات

مساله می‌سازند برای الهیات منتهی يك نوع ارتباطی دیگر وجود دارد که اسم آنرا ارتباط منطقی

نمیتواند گذاشت حتی اعداد به معنی ساده نمیشود گذاشت اگر اصطلاحی بخواهیم برایش

جعل کنیم باید بگوئیم اعداد سیستماتیک ده‌ان <sup>۱۱</sup> و جوابی تعبیر کردم که علوم با

همدیگر حالت سؤال کننده و پاسخ دهنده دارند یکی از این راه است که طبیعیات میتواند بر

الهیات اثر بگذارد و به همین طریق هم میرسد <sup>۱۱</sup> بعضی از مسائل الهیات نائل بشود به

این ترتیب که مایه کشف بعضی از قواعد تازه برای الهیات بشود و این قاعده تازه بعضی از قواعد دیگر علم الهی را با همان متد علم الهی را با همان متد علم الهی ابطال کند یا از طریق معرفت شناسی و تنقیح قواعد معرفت شناسی معرفت شناسی را منقح تر کند و چون معرفت شناسی بر علم الهی مقدم است لذا باز از این طریق میتواند موثر شود، بنده از رابطه دو قضیه یکی در این علم و دیگری در آن علم که با هم ارتباط اثباتی ابطالی داشته باشند هرگز سخن نگفتم و مدعی چنین چیزی نیستم پرواضح است که چنین چیزی باطل است و علوم عم علم کسی نیست قضایائی نیست که هیچ کس صادق یا کاذب بیندارد وقتی از شاخهای علم بحث می کنیم این شاخه علمی من حیث المجموع بدو عالم آن فن سوار است و لذا در مجموع آن علم قضایای صادق و کاذب همیشه پیدا میشود و پیشرفت علم همیشه بماینست که پارهای از کاذبها بهتر شناخته شوند و حذف شوند و عدمی از قضایای صادق برافزوده شوند این یکی از راههای رشد علم است.

ابتداء مصباح : بحمد الله مطلب چند مرتبه تکرار شد که کسانی که میشوند - اقلاما نفهمیدیم -

آنها بفهمند که بحث کجا بود و چه نظریاتی در زمینه آن وجود داشته است.

دکتر سروش : خیلی متشکریم جناب آقای مصباح .